

بررسی تدارکات ایدئولوژیک انقلاب کبیر فرانسه

در گفتگو با استاد نقی لطفی

عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

سمیه صدیقی*

چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های حاکم بر انقلاب کبیر

بسیاری از اهل فن، به این مسأله توجه داشتند که انقلاب کبیر را انقلابی در روحيات و اوضاع و احوال فکری دانسته‌اند گواه این مطلب اشاره‌ای است که ویکتور هوگو در کتابش تحت عنوان بینوایان دارد، ویکتور هوگو از قول شخصیت داستان می‌گوید این خطای ولتر و روسو است. یعنی انقلاب کبیر را به این صورت مورد ریشخند قرار می‌دهد، و آن را بیشتر ناشی از اندیشه‌های متفکران در آن دوره می‌داند، در هر صورت بحث از آن جهت اهمیت دارد که برای شناخت انقلاب کبیر و تحولات آن یکی از اصولی‌ترین مسائل بررسی چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های است که حاوی پیام انقلاب است و بر آن اساس یک ساخت سیاسی و تحولات اجتماعی رخ داده و به این دلیل اهمیت دارد که شناخت جریانهای درگیر در انقلاب نفس محتوای انقلاب همه از اندیشه‌های آن بر می‌خیزد. در نتیجه اندیشه‌ها قدرت تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری حوادث انقلاب کبیر ایفا می‌کند.

کلاً جامعه‌ای که در آن خواسته‌ها و نیازها برآورده شود آن جامعه آرمانی و ایده‌آلی در



اندیشه انقلاب بازتاب پیدا می‌کند. ولی برای رسیدن به آن باید نظم و چارچوبه‌ی سستی حکومت را مورد انتقاد قرار دهد. اگر در این مورد تدارکات فکری به اندازه کافی نباشد این جنبش به حد شورش تنزل پیدا می‌کند. تفاوت عمده شورش با انقلاب در همین معنی است.

* دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد.

بررسی مشکلاتی که برای حل تناقضات عمیق اقتصادی، اجتماعی در انقلاب کبیر رخ می‌نمود از جریانهای فکری خود انقلاب کبیر نشأت گرفته است، شناخت سلطنت مطلقه مستلزم بررسی ساختاری آن و نهایتاً متحدان این نظام استبدادی است. در فرانسه حکومتی تحت عنوان رژیم کهن یا رژیم مطلقه وجود داشت، یاوران آن یکی کلیسای کاتولیک و یکی اشرافیت زمین‌دار بود که آن را تقویت می‌کردند. آنها برای خود حقوقی قائل بودند و فعال بودند. این برداشت از آنجا ناشی می‌شد که سلطنت را ودیعه‌ای الهی می‌دانستند و به مثابه امانتی از جانب خداوند که به فرمانروایان سپرده شده بود و جز در برابر خداوند در برابر کسی مسؤول و پاسخگو نبودند به این کلیسای کاتولیک بود که مشروعیت می‌بخشید به چه دلیل؟ به این دلیل که انسان به خاطر آن گناه اولیه که از آسمان رانده شده و در زمین محکوم به حکومت شده بدین دلیل خداوند پادشاهان را بر این مردم گمارده است تا این حکومت را اداره کنند. کلیسا می‌گفت که اتباع حق مقاومت در برابر آن را ندارند. در عین حال کلیسای کاتولیک خود موانعی بر سر راه عقل و آزادی ایجاد کرده بود و با افکندن عقل در زندان کلیسا مانع رشد و آزادی آن شده بود، از آن گذشته کلیسا نظام موجود را از نظر اجتماعی و طبقاتی تعیین می‌کرد و می‌گفت این طبقاتی است که وجود دارد و همیشه اشراف و روحانیت کاتولیک این مقام را داشته‌اند و در نتیجه مردم حق هیچگونه اعتراضی را به آنها ندارند، این نظام موروثی است این نوع مراتب اجتماعی بدیهی و شناخته شده بود، بدین دلیل است که نظام کهن لاتتغیر است.

کاتولیسم نظام فئودالی را تأیید می‌کرد، خود کلیسا جزء اشراف زمیندار محسوب می‌شد، رده‌های بالای روحانیت و اشراف در یک حد بودند، پس نمی‌توانستند نظامی را که امتیاز طبقاتی و تشخیصات آنها را حفظ می‌کند، خواهان تغییرش باشند. این مشکلی بود که برای طبقه نوحاسته پدید آمده بود، با وجود مرتبه‌ی سوم که بخشی از آنان به عنوان تجار و به اصطلاح بوژواها در شهرها ساکن بودند و اساساً یک طبقه جدید در عصر جدید بودند، آنها دارای ذخایر ارضی بودند و نیاز به همسطحی با سایر طبقات داشتند، علیرغم اینکه

تمکن مالی پیدا کرده بودند ولی در درجات اجتماعی جزء مرتبه سوم بودند این طبقه نواخته خواهان تغییر شرایط اجتماعی جامعه بودند، در این صورت این وظیفه متفکران، علماء، ادبا و اندیشمندان است که به کمک این طبقه نواخته بشتابند و مسائل آنها را بیان کنند، سخنگوی منافع آنها باشند. اگر از این زاویه به این تحولات نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که در عصر جدید چرا انقلاب رخ می‌دهد، در حالیکه در نظام فئودالی رخ نمی‌دهد؟

نظام سرمایه‌داری و طبقه‌ی نواخته حامل پیام است و می‌تواند اشراف را عقب براند، در عین حال سلطنت به صورت یکپارچه دیده می‌شود، سلطنت و کلیسای کاتولیک به هم پیوند خورده‌اند، باید این چارچوبه شکسته شود باید هر کدام از آنها به طور جداگانه مورد انتقاد قرار گیرد.

نقش روشنفکران

مهمترین جریانهای فکری که در انقلاب کبیر هست، بخشی از آن خارج از حوضه‌ی فرانسه است، در قرن ۱۷ متفکران بیشتر انگلیسی بودند مثل هابز و لاک، ولی در قرن



۱۸ متفکران بیشتر فرانسوی هستند، در قرن ۱۷ لاک نخستین متفکری است که به طور مؤثر در جریان فکری فرانسه خصوصاً انقلاب کبیر فرانسه مؤثر افتاد.

لاک با بیان قوی و نیرومند خود اولین کسی است که بیان می‌کند، وجود حکومت مستلزم رعایت حقوق مردم است و اگر مردم از این حقوق باز مانند، مردم وظیفه بلکه حق دارند که دولت را از طریق انقلاب سرنگون کنند، لاک اولین کسی است که دم از انقلاب می‌زند، تفکرات او در انقلاب امریکا و فرانسه به اشکال مختلف مورد توجه قرار گرفت. نظام سیاسی انگلستان، یک نظام مشروطه پارلمانی بود که پادشاه سلطنت می‌کند و حکومت در دست احزاب است، خود به خود فرانسویان دریافتند که نظامی در آن سوی کانال مانش وجود دارد که مستقر و

مستمر است و منافع همه مردم را برآورده می‌کند. در نتیجه نخستین محافظی که برای تغییر در فرانسه به وجود آمدند اصولاً نارضایانی بودند که از فرانسه خارج شدند، در زمان لوئی ۱۴ که او فرمان نانت را لغو کرد او آزادی مذهبی پروتستانها را از بین برد، عده زیادی از پروتستانهای ناراضی فرانسه را ترک کردند و به انگلستان رفتند. که اولین جلسات و هیأت‌ها تشکیل شد، تغییرات از زمانی اتفاق افتاد که پایان عمر لوئی ۱۴ است.

اینکه قرن ۱۸، قرن فرانسه است، قرن متفکران فرانسه می‌باشد تردیدی نیست، ولی باید توجه داشت قرن ۱۸ از سال ۱۰۷۱ شروع نمی‌شود، تا این زمان هیچ دگرگونی در افکار و عقاید وجود ندارد، به ایندلیل از زمان مرگ او ۱۷۱۴ به این سو تا سال انقلاب کبیر دوره‌ی استبداد منور یا عصر روشنگری است.

عصر روشنگری عصری است که آرا و عقاید انقلاب کبیر در آن شکل می‌گیرد، من جمله وجود متفکرانی از بیرون مثل فرانسویان پروستانی ناراضی، آنها می‌خواستند آثار متفکران انگلیسی را به فرانسه برگردانند، تا معلوم شود در انگلستان چه حکومتی وجود دارد، میراث اندیشه‌ی سیاسی انگلیس به فرانسه منتقل شود، تأثیر دیگر از منظر تشکیلاتی گذاشت و آن اروپا پیدایی لژهای فراماسونری است، اصولاً فراماسونری که ریشه در ایتالیا در دوره‌ی میانی قرون وسطی دارد ما به بنایان آزاد برمی‌خوریم، در انگلستان دروان مورد بحث محافظی که تشکیل شد بعضاً شکل لژهای فراماسونری گرفت. کار آنها در پوشش بنگاههای خیریه، باشگاهها و کلوبها و مجامعی از این نوع بود. در قرن ۱۸ حداقل ۲۰۰ لژ فراماسونری پدید آمد و یک بخش آن لژ بزرگ شهر بود که آن را فیلیپ اگالیته رهبری می‌کرد، این لژها گاهی دیده می‌شود که افراد سرشناس در انقلاب که نقش ایفا می‌کنند، وابسته به اینها هستند در این صورت بخشی از این تغییرات را در فرانسه لژها انجام می‌دادند.

با این حال کار اساسی و عمده به عهده خود متفکران است، اینکه متفکران افراد بی‌ضرر و بی‌خطری هستند، فلاسفه و حکماء در خلوت اتاق خود مشغول به کار هستند و طبقه

آنها با انقلاب میانه‌ای ندارد، کار آنها کار فکری است، ولی همین افراد خصلت انفجاری و تجربی‌اشستان به مراتب بیشتر است از هر نوع سلاحی. آنها در واقع بمبی دارند که همان کلمات و واژه‌های انقلابی و انفجاری است، آنها وقتی به دنیای کهن بازگشت می‌کردند، نمی‌خواستند که نشان دهند، دولت از کجا شکل گرفته بلکه می‌خواستند نشان دهند که وضعیت موجود نامناسب است، مهمترین موضوع این است که آنها خلاقیت ذهنی دارند و وقتی افکار آنها چاپ و نشر می‌شود به صورت الزام و اجبار شکل می‌یابند، آنها به عنوان سخنگویان یک نظم جدید از اندیشه‌هایشان کمک می‌گیرند، نمی‌تواند نقش آنها را کم گرفت. پیش در آمد انقلاب فکری، انقلاب فلسفی است، تا زمانیکه عصیان متافیزیکی رخ ندهد، عصیانی سیاسی رخ نمی‌دهد، پس کار متفکران از آنجا آغاز شد که نقش الوهیت را در سلطنت تغییر دهند، تا کنون گفته می‌شد سلطنت موهبت الهی است، برای گرفتن این پشتوانه اولین کار متفکران این بود که مفهوم خداوند را به سطح خداوند طبیعت تغییر دهند، در کتب مذهبی قوانین ثبت شده ولی در قوانین طبیعی، قانون وضع شده و انسان می‌تواند به مدد عقل خود آنها را تغییر دهد و خود انسان قانونگذار شود، این در واقع تنزل و پایین آوردن قادر مطلق به شکل خدای طبیعت گامی است که متفکران و فلاسفه از آنها کمک می‌گیرند.

گام دوم در راستای دیگری است و آن تغییر اندیشه از محور سلطنت الهی است، یعنی باید پیوند سلطنت با خداوند قطع شود تا بتوان آنها را به عنوان نهادهای این جهانی مورد تخطئه قرار داد، حقیقتاً جریانهای فکری انقلاب کبیر به یک شخص بر نمی‌گردد، بلکه از جریانهای مختلفی تغذیه می‌کند. مهمترین شکل‌گیری اندیشه‌های انقلاب را در متفکران مهم می‌توان یافت. این افراد حداقل می‌توان. گفت هر کدام از آنها نماینده یک مرحله از دگرگونی فکری هستند، مثلاً مثل مونستکیو.

مونتسکیو:

مونتسکیو خود فردی انقلابی نبود، وابسته به خانواده‌های اشرافی بود، او یک وکیل و حقوقدان بود، در خانواده و شرایط برای تحصیلات عالی امکان‌پذیر بود. این حقوقدانی باعث شد که ذهن او منطقی و معقول باشد و به این مسائل بیاندیشد، اولین انتقاد جدی و نهایتاً تعیین‌کننده‌ای که از نظام سیاسی و حکومت فرانسه صورت گرفت توسط مونتسکیو بود و در «نامه‌های ایرانی» آن را در معرض نمایش گذاشت، این هیچ ارتباطی به ایران ندارد، او در اثر خود اینطور وانمود می‌کند که یک ایرانی در فرانسه هست که برای دوستان خود در ایران نامه می‌نویسد و نارسایی‌های دربار فرانسه را منعکس می‌کند و از قول ایرانی می‌گوید که پادشاه، وزراء و افراد مهم را از میان نوکران خود بر می‌گزیند یعنی به جای اینکه پادشاه فرانسه از میان افراد صحیح و شایسته کار گزاران خود را بر گزیند، از همین‌هایی که دم دستش هستند استفاده می‌کند. در مورد اشراف هم انتقاد می‌کند و زنان دربار وضع نادرستی دارند، دانشگاه سور بودن را می‌گوید که دانشگاه پیر و خرفتی بیش نیست و چیزی برای گفتن ندارد.

— حقیقتاً اگر هیأت حاکم فرانسو قوی بود اصلاً نباید این کتاب چاپ می‌شد. از همه مهمتر اینکه بیشترین خوانندگان این اثر خود اشراف فرانسه بودند که مورد تمسخر قرار گرفته بودند. این اولین انتقاد گزنده و نیش‌داری از زندگی دربار و حاکمیت فرانسه است. خود مونتسکیو در کار تاریخ هم دست داشت و کتاب علل سقوط امپراتوری روم را نوشت. او تبیین کرد چرا برخی امپراتوران موفق بودند؟ چون با عدالت و درستی عمل کردند، باعث اقتدار امپراتوری روم شدند. ولی اثر مهم او کتاب «روح القوانين» است که به رد سیستم‌های ارسطو می‌پردازد. ارسطو تقسیم‌بندی خاص خودش را داشت. حکومت مردم و انواع آن. مونتسکیو می‌گفت حالا بیش از سه نوع حکومت بیشتر نیست: ۱- استبدادی ۲- مشروطه ۳- جمهوری

حکومت مطلقه به اراده فرد بستگی دارد، حکومت مشروطه پارلمانی، پادشاه اختیارات محدودی دارد و حکومت دارای یک ساخت قابل قبول تری است، در جمهوری هم که حکومت موروثی نیست.

مونتسکیو معتقد به اصل تفکیک قوانین می‌باشد. این تفکیک قوا را مونتسکیو از لاک می‌گیرد، بدین ترتیب می‌گوید عناصر تشکیل دهنده حاکمیت شامل سه بخش است: قوه مجریه، مقننه، قضائیه.

تمهیدات ذهن مونتسکیو چنین بود که در فرانسه طبقه‌ی بورژوازی قادر نیست دفعتماً ماشین دولت و ابزار حکومت را تصاحب کند، بلکه باید گام به گام اهم قدرت را به چنگ آورد، به همین دلیل ابتدا به دست آوردن قوه‌ی مقننه و به تدریج قوای دیگر را به دست بیاورد. سپس تفکیک قوا نشان می‌دهد پادشاه اختیارات محدودی دارد بخشی از این قدرتها به قوای جداگانه دیگری باز می‌گردند. ولی آنها هماهنگ با هم کار می‌کنند.

این مدل انگلستان بود که پادشاه مقامی تشریفاتی بود و احزاب پارلمانها حکومت را می‌چرخاندند، مونتسکیو در کتاب روح‌القوانین به تفکیک قوا پرداخت و راهی برای اشراف و بورژوازی فراهم آورد. طبقه بالای بورژوازی فرانسه خواهان تخفیف قدرت پادشاه بودند و می‌خواستند در قدرت سهیم شوند، قدرت در سیستم پارلمانی به طبقات بالای جامعه واگذار شود.

شاید نظرات مونتسکیو می‌توانست تا مقداری این منافع را برآورده کند، فرانسه از آغاز رخداد انقلاب تا دو سال در حکومت مشروطه پارلمانی مسیر می‌کند. آنهائیکه فکر انقلاب را از نظر مونتسکیو دنبال می‌کنند، لافایت اروپا و میراوو هستند، نماینده‌ او در جریان پیاده شدن حکومت مشروطه در فرانسه هستند.

ولتر

متفکری که می‌توانست کلیسا را در مورد انتقاد قرار دهد، هیچکس مثل ولتر نمی‌توانست در فرانسه این نقش را به خوبی ایفا کند. نام قدیم ولتر، ماری مانوئل آگوست

بود و به نام قلمی ولتر معروف است، او خود می‌گوید: نام قدیم مایه بدنای من بود، او نویسنده‌ای است که سلیس و روان می‌نویسد و عموماً تا ۴۰ سالگی هم خود را مشغول به این کار می‌کرد ولی بعد از آن نوشته‌هایش را معطوف به مسائل روشنگری کرد، او تلاش کرد که اندیشه روشنگری را در شکلی گسترش دهد و اذهان را از خرافه‌هایی که از دریافت مسیحی انباشته شده بود، پاک کند، ولتر که با قلم زیبا و سخنان روان خود آنچنان به کلیسا می‌تازد که در واقع کلیسا را از اعتبار بیاندازد مونتسکیو خیلی به کلیسا و مذهب شناخته بود و فقط گفته بود که پاپ در واقع همان بت عهد عتیق است، اما ولتر گفته بود که انسان موجود دارای عقل است و عقل انسان به او اجازه نمی‌دهد که چیزی را بی‌جهت بپذیرد، او می‌گوید: کسی که به اراجیف کلیسا گوش دهد و آنها را درست بپذیرد مثل گاوی است که خود را تسلیم یوغ کرده است، انسان باید با چشم باز به قضایا نگاه کند و همه چیز را به مدد عقل بپذیرد و بسنجد. چون خداوند این استعداد را به انسان داده که با تفکر و تعقل بیاندیشد، در این صورت این شکی که از دکارت آغاز شده بود، اینک به مذهب هم سرایت کرد.

ولتر به کلیسا به شدت تاخت و گفت: اینها اباطیلی هستند که اربابان کلیسا برای خود دکانی فراهم کرده‌اند و مردم را گمراه و منحرف کرده‌اند، در واقع در نظر او کلیسا مروج الحاد و بی‌دینی بود. در عین حال ولتر خود طرفدار روشنگری بود. او فرمانروایان را به لحاظ قدرت مستبده می‌پذیرفت و می‌گفت آنها باید روشنگر باشند، این فرمانروایان هم بود و با پادشاه پروس و فرمانروایان مختلف در مکاتبه بود و این را کاملاً عادی می‌دانست. در مورد عدالت و تساوی اعتقاد بر این داشت که هیچ چیزی عجیب‌تر از این نیست که افراد با هم برابر باشند این طور چیزها برای او خیلی مورد قبول نبود. خود ولتر سخت مورد تعقیب کلیسا قرار گرفت، بارها متواری شد، مدتی به انگلستان گریخته بود.

ولتر خود از افراد مهم لژ فراماسونری بود، بعد که از انگلستان به فرانسه آمد به افتخار فراماسونر بزرگ جشن گرفتند خود ولتر در حمایت از آزادی گفتار و بیان می‌گفت: سیستم درست در انگلستان هست که افراد آسوده و آرام زندگی می‌کنند، نه اینکه شب افراد را



دستگیر کنند و به زندان بیاورند، پس معتقد بود که آزادی یک اصل اساسی است که باید به آن دست یافت. این جمله هم از اوست که می‌گوید: «من با همه حرفها و گفتار تو مخالف هستم ولی برای اینکه تو حرفهایت را بزنی حاضرم جان خود را فدا کنم». خود ولتر می‌گوید که من سخت ناراحت هستم که شما میوه‌های

انقلاب را بچینید و من نباشم. درست، یک، دو سال پس از مرگ ولتر انقلاب رخ می‌دهد.

روسو:

بارزترین، دقیق‌ترین، نماینده‌ی گرایش‌های رادیکال و دموکراتیک در انقلاب کبیر که گرایش به عدالت اجتماعی و اقتصادی نشان می‌دهد در واقع تفکرات روسو است. ژان ژاک روسو که اصالتاً یک متفکر فرانسوی است، مدتی در سویس به سر می‌برد یا در سویس زیست، در فرانسه به شهرت رسید.

روسو از کسانی است که تحصیلات آکادمیک نداشت او پیش خود چیز یاد گرفته بود، خصوصیات افرادی را دارد که چیزهای ساده را سخت می‌بینند و چیزهای سخت را ساده می‌انگارند. چون او پیش خود کتاب خوانده بود دارد و با داشتن دوستان متعدد، تقریباً دوران جوانی خوبی نداشت. تا سن ۴۰ سالگی روسو شهرتی نداشت و شغل‌های مختلفی را اداره کرده بود. اما در میانه قرن ۱۸ وقتی که آکادمی دیورن در فرانسه یک موضوعی را به مسابقه گذاشته بود، سؤال این بود: آیا پیشرفت علوم و فنون باعث سعادت و خوشبختی

انسانها شده بود؟ انتظار می‌رفت که همه پاسخ مثبت دهند، آکادمی دیوژن از روسو پاسخ منفی دریافت کرد، روسو در بیان این مطلب که پیشرفتهایی هست که موجب خوشبختی انسان نشده، به یک مطلب مهم اشاره کرد و آن اینکه در جامعه انسان با مشکل مواجه می‌شود، انسانها آزاد خلق شده‌اند و نیک سرشتند و فی‌الغایه انسان موجود خوبی است ولی در این اجتماع است که به انحطاط کشیده می‌شود.

در این صورت او می‌خواست عنوان کند که مردم چیزی نیستند. جز محصول محیط خویش و اگر می‌خواهید افراد را تغییر دهید، باید محیط اجتماعی را تغییر دهید، روسو همه‌ی نابسامانیها را به گردن اجتماع انداخت و انسان را تبرئه کرد. در نتیجه پیشرفت علوم و فنون به خوشبختی انسان منجر نشده، بلکه مشکلات بیشتری خلق کرده. روسو تهران را باد انتقاد می‌گرفت. با این حال بهترین پاسخ این پاسخ بود و جایزه را نیز برد.

روسو فرصت بهتری یافت که خود را نشان دهد وقتی آکادمی در مورد منشأ عدم تساوی در میان انسانها موضوع را به بحث گذاشت، روسو بهتر امکاناتش را نمایش داد و استدلالهای منطقی خویش را ارائه داد. در این پاسخ مطالب عمیق‌تری را بیان کرد او معتقد بود که نابرابری‌های جامعه و طبیعت کلاً دو نوع است:

- ۱- نابرابری‌های ارثی که طبیعی است ۲- نابرابریهای جعلی و مصنوعی است.
- نابرابری‌های طبیعی را هیچگاه نمی‌شود برطرف کرد، عده‌ای باهوشتر متولد می‌شوند و عده‌ای کم هوش‌تر.

تا زمانی که از گیاهان خودرو استفاده می‌کردند برابری حاکم بود ولی از روزی که افرادی پیدا شدند که زمینها را محصور کردند و پرچین اروپا کشیدند یا غنم و احشام را گرفتند و در حصار قرار دادند، یعنی از روزیکه مال من و مال تو پیدا شد، آن روز بود که نابرابری ظاهر شد، اگر آن افراد پرچین و حصار را خراب کرده بودند و اجازه نمی‌دادند، مالکیت خلق نمی‌شد، پس ریشه نابرابری در مالکیت است. او می‌گوید، همانهایی که زمینها و املاک و احشام را در اختیار داشتند برای اینکه افراد را وادار به احترام به مالکیت و حفظ آنها کنند.

دولت را خلق کردند، او در واقع دولت را ناشی از مالکیت ارضی می‌داند در نتیجه او به این نوع نابرابریها نظر دارد و می‌گوید مصنوعی است.

روسو می‌گوید حکومت به هر حال به وجود آمده و نمی‌شود به وضع طبیعی برگشت، او می‌گوید اصولاً قرار داد اجتماعی تعیین کننده است و حکومت بر حسب نوعی توافق پدید می‌آید، او با بیانی صریح و انتقادی از حاکمیت مطلقه می‌گوید: این لوئی چهارده است، مردم منشأ قدرتمند، این مردم هستند که با توافق و میثاق اجتماعی تشکیل قدرت و حکومت را می‌دهند و واگذاری می‌کنند، قدرت از پایین به بالا منتقل می‌شود، در این صورت رو صریح پادشاهان فرانسه می‌پردازند، روسو در اینجا سر حکومت را فاش کرد که هیچ ربطی به آسمان و زمین ندارد پس نه تقسیم‌پذیر است و نه تفسیرپذیر.

روسو از مونستیکو انتقاد می‌کند و مطالبی که عنوان می‌کند یک شعبده بازی است مثل چینیان که در صحنه‌های نمایش گوش و دست افراد را قطع می‌کنند و دوباره وصل می‌کنند. چگونه می‌توان قدرت را تفکیک کرد؟ چون اراده تفکیک نمی‌شود. او در عین حال دموکراسی مستقیم اعتقاد داشت و می‌گفت مردمان انگلستان هر هفت سال فقط یک ثانیه آزادند، آن هم وقتی که رأی می‌دهند، روسو از کسانی است که می‌گوید اراده نماینده نمی‌پذیرد هر کس مسؤول خودش است و هر کس اراده خودش اعمال می‌کند، در این صورت نمی‌تواند اراده‌اش را به دیگران واگذار کند. اوج انقلاب در اندیشه روسو است.

اصحاب دایره المعارف: برخی جریانهای فکری به صورت جمعی اداره می‌شد و گروهی به نام اصحاب دایره المعارف این کار را می‌کردند، دایره المعارف توسط نویسندگان مختلف مثل دیدرو، تالامبرودها نویسنده‌ی دیگر اراده می‌شد، مجموعه‌ی عظیمی تحت عنوان دایره المعارف چاپ شد این گروهی که این کار را می‌کردند معروف به اصحاب دایره المعارف هستند، وظیفه‌شان این بود که افکار را روشن کنند در مورد طبیعت، پیدایی موجودات، و تکامل، سرمایه. همه این مسائل را با تفکر علمی و عقلی می‌نوشتند، ۲۰ سال طول کشید که دایره‌المعارف چاپ شود، گاه و بیگاه هم از چاپش جلوگیری می‌شد، تمام

این مطالبی که چاپ می‌شد افکار عمومی را تحت تأثیر قرار می‌داد و می‌توانست و روشنگر باشد.

اکنون می‌توان گفت از زمان مرگ لوئی ۱۴ تا این زمان (یعنی یک دهه به انقلاب مانده به انکار و عقاید انقلاب شکل گرفته، در دهه ۷۰، قرن ۱۸ برای اولین بار شاهد آن هستیم که دولت واکنش نشان می‌دهد و ۶۵ اثر را محکوم می‌کند و آثار را ضاره می‌خواهند، معنایش این است که دولت فهمیده است که افکار و عقاید مردم در حال تغییر است، کلیسا می‌بیند که این بی‌دینی تا قلب روستاها نفوذ کرده اعماق روستاها را هدف قرار داده است. پایه‌های فکری و مشروعیت یک نظام را مورد تنزل قرار داده است. در نتیجه این آثار باید جمع‌آوری شود. افرادی که دستگیر می‌شدند راهی زندان می‌شدند. افراد با خواندن این کتابها عوض می‌شدند. آن وقت با معلول نمی‌شود مبارزه کرد، علت درجات دیگری نهفته است.

در عرض چند دهه آهسته آهسته روحیات خلقیات عوض شد، زبان با انتقاد از هیأت حاکم به دولت، حکومت، کلیسا، اشراف، کلاً وضع اجتماعی به شکل آشکاری در بیان مردم انعکاس پیدا کرد، خصوصاً در شهرها طبقات متوسط، آن کسانی که حاصل این فکر و اندیشه‌ها بودند، زمینه را برای دگرگونی اساسی تری از لحاظ اجتماعی آماده می‌کردند.



اینک می‌توان گفت زمانیکه اندیشه‌های انقلاب بارور می‌شود، تفکر و پیام انقلاب می‌خواهد خود را اعلام کند، نیاز به شرایط اجتماعی و اقتصادی مساعد دارد، انطباق آن شرایط اقتصادی با تفکرات خصلت انقلابی و انفجاری به خود می‌گیرد. این اندیشه‌هاست که از قوه به فعل درخواهد آمد، در هنگامیکه دولت و حکومت در تنگنا قرار خواهد گرفت و دولت مجبور شد که اتاژنورن را فرا بخواند، آن وقت

کشمکش بر سر اصل اساسی حق و حقوق مردم و حقوق پادشاه رود در روی هم قرار می‌گرفت و به راحتی این کشمکش به یک انفجار عظیم منجر می‌شود.



نتیجه اینکه در روند شورش مردم قبل از اینکه صورت عینی داشته باشد شکل متافیزیکی به خودش گرفت و قبل از اینکه انقلاب شکل سیاسی به خودش بگیرد، انقلاب در افکار و عقاید صورت گرفت و شرایط اقتصادی اجتماعی آنرا دامن زد. دقیقاً پتانسیل نارضایتی طبقات اجتماعی در شکل اندیشه سیاسی آن را به شکل ناآرام سیاسی و انفجار سیاسی در می‌آورد. یعنی عامل اقتصادی به راحتی می‌تواند به ناآرامی سیاسی تبدیل شود.

اندیشه‌ی انقلاب می‌تواند این نارضایتی اقتصادی را به شکل منطقی و معقول بیان کند

و به آن کانالی دهد و مشروعیت ببخشد، به این دلیل انقلاب کبیر از پروسه ذهنی عبور می‌کند و خلصت اعزام و اجبار پیدا می‌کند این تحقیق مستلزم نابودی رژیم است که انقلاب این مسئولیت را به عهده دارد و باید آن را انجام دهد.